نیم نگاه

سرکوب در جزیره ثبات

■ پادشاهی بحرین جزیره‌ای است کوچک در خلیج‌فارس، تولیدکننده نفت و پایگاه ناوگان پنجم ایالات متحده. در فوریه ۲۰۱۱ موج ناآرامی‌ها در کشورهای عربی باعث خیزش اعتراضات و تظاهراتی از سوی شیعیان این کشور شد که همواره به حاشیه رانده شده‌اند. ده‌ها هزار تظاهرکننده در میدان لولو منامه، پایتخت بحرین برای شنیدن نوید آزادی گرد هم آمدند و همین امر سبب شد پس از چند دور کشمکش و آرامش در منامه حامدبن‌عیسی آل خلیفه، سلطان بحرین، دستور سرکوب تظاهرات را صادر کند. در ۱۴ مارس سال جاری دو هزار سرباز شامل ۱۲۰۰ سرباز سعودی که با تانک پشتیبانی می‌شدند و همچنین ۸۰۰ سرباز امارات متحده عربی، به دعوت پادشاه بحرین برای سرکوب تظاهرکنندگان به این کشور وارد شدند. پس از اعلام وضع فوق‌العاده، نیروهای سرکوب به وسیله تیراندازی مستقیم به جمعیت و پرتاب گاز اشک‌آور میان تظاهرکنندگان، آنان را متفرق کردند. چند روز پس از سرکوب جدی، نماد میدان لولو که مرکز تظاهرات مردم بحرین بود، توسط دولت تخریب شد. از آن زمان تاکنون دولت بحرین دولتی پلیسی است که در کارنامه سرکوب کوتاه‌مدت خود بازداشت‌های خودسرانه دسته‌جمعی، فشار مضاعف به پزشکان و پرستاران به دلیل مداوای مجروحان تظاهرات، تیراندازی به سوی تظاهرکنندگان، گزارش‌هایی از شکنجه و استعفای اجباری سردبیر مهم‌ترین روزنامه بحرین را ثبت کرده است. حتی دو نفر از اعضای تیم ملی فوتبال بحرین که در تظاهرات شرکت کرده بودند با وجود معذرت‌خواهی در تلویزیون بازداشت شدند. در این میان، اما ایالات متحده آمریکا که دولت بحرین را از متحدان دیرینه خود می‌داند، خبر سرکوب‌های خاندان آل‌خلیفه را منتشر کرده است بی‌آنکه برای تغییر در وضعیت سرکوب‌ها به دولت فشار آورد. فرق مخالفت‌ها در بحرین با دیگر کشورهای عربی مثل مصر و تونس آن است که اکثریت ۷۰ درصدی شیعیان این کشور تقریبا حضوری در نهادهای پادشاهی و مدیریتی یا تجارت کلان بحرین ندارند و از آنجا که این مخاصمات در زمینه‌ای از خصومت‌های قومی و مذهبی شکل گرفته، دولت بحرین ترجیح داده از نیروهای امنیت و پلیس کشورهایی چون پاکستان، یمن، عراق و اردن نیز استفاده کند.

به گزارش فعالان حقوق بشر بحرین، تا هفته گذشته ۲۶ نفر در جریان تظاهرات کشته و ۳۰۰ نفر دستگیر شده‌اند و حداقل از سرنوشت ۱۵ نفر اطلاعی در دست نیست.

خاندان آل خلیفه از قرن هجدهم حاکم جزیره‌اند ولی بحرین سال‌هاست که با مشکلات مزمن سیاسی دست به گریبان است. بحرین با افزایش قیمت نفت پس از جنگ اعراب و اسراییل در ۱۹۷۳ به درآمد نفتی چشمگیری دست یافت که از عوامل مهم توسعه آن به شمار می‌رود. برای زمانی کوتاه بحرین الگوی اصلاحات در جهان عرب بود و سلطان آل خلیفه در ۱۹۹۹ با لغو حالت فوق‌العاده پس از ۲۵ سال قول تدوین قانون اساسی و انتخابات پارلمانی جدید را داد اما این وعده هرگز تحقق نیافت و به همین دلیل اولین مخالفت‌های اکثریت شیعه بحرین از سال ۲۰۰۲ به تدریج شکل گرفت. در آن سال سیاست‌های به انزوا راندن شیعیان تشدید شد که ادعا می‌کنند دولت با حمایت اسلام‌گرایان سنی سیاست‌های جانبدارانه خود را هر روز شدت می‌بخشد. فعالان سیاسی بحرین معتقدند، دولت در واقع نوعی سیاست نظام‌مند ملی‌گرایانه سنی را با ویژگی‌هایی جدا از سایر کشورهای عربی یا کشورهای آسیای جنوب شرقی دنبال می‌کند. شیعیان از حضور در ارتش و نیروهای امنیتی به‌خصوص در پست‌های فرماندهی منع شده‌اند و افراد پلیس محلی بیشتر از افراد غیرمحلی هستند که از کشورهای سوریه، عراق و اردن آمده‌اند و می‌خواهند گذرنامه بحرینی داشته باشند. در حال حاضر نیمی از ساکنان بحرین را نیز کارگران خارجی تشکیل می‌دهند.

مخالفت اکثریت شیعه با حاکمان سنی بحرین سابقه‌ای طولانی دارد. از ۲۰۰۹ روستاهای شیعه‌نشین با توجه به تظاهرات تقریبا روی آرامش به خود ندیده و مردم معترض با سوزاندن لاستیک خواهان آزادی زندانیان سیاسی شده‌اند. پس از آغاز تظاهرات چند ده هزار نفره در فوریه ۲۰۱۱، پادشاه بحرین سیاست هویج و چماق را در پیش گرفت و همزمان با اشغال خیابان‌ها توسط قوای سنگین امنیتی و پلیس اعلام کرد به هر خانواده بحرینی معادل ۲۷۰۰ دلار پرداخت می‌شود. وقایع بحرین مانند آنچه در تونس و مصر اتفاق افتاد الگوی مشابهی را دنبال می‌کند؛ از جمله حضور در شبکه‌های اجتماعی مثل فیس‌بوک، یوتیوب و سرکوب مخالفان؛ تفاوتی که به چشم می‌آید، اما موضع متفاوت ایالات متحده در این زمینه را هم داراست. برخلاف مصر که دولت اوباما اعلام کرد برای دفاع از دموکراسی ایستاده است و خواهان تغییر فوری قدرت شد، اما آمریکایی‌ها در بحرین با اعلام حمایت از خاندان پادشاهی آل خلیفه از پیشنهادهای مبهم دولت بحرین برای مذاکره با مخالفان حمایت می‌کنند.

منبع: نیویورک تایمز

تحلیل دکتر سهراب شهابی از تاثیر منافع اقتصادی غرب در تحولات خاورمیانه

دیگر نفت همه چیز نیست

عکس: میلاد پیامی، شرق

شرق: مریم مهدوی‌اصل: بزرگ‌ترین زلزله سیاسی قرن تازه آغاز شده است. این تحول از تونس شروع و به سرعت منطقه خاورمیانه را فرا گرفت. بسیاری آن را حتی از حادثه ۱۱ سپتامبر در سال ۲۰۰۱ بسیار مهم‌تر می‌دانند. بحران‌های سیاسی، هم دلایل و هم پیامدهای اقتصادی دارند. دکتر سهراب شهابی، استاد روابط بین‌الملل و تحلیلگر مسایل اقتصاد سیاسی ریشه بعضی از عوامل موثر در تحولات اخیر را در بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ جهان می‌داند.

■■■

اگر جهان صنعتی وابسته به منابع انرژی خاورمیانه است، باید در جهت برقراری صلح و ثبات در این منطقه بکوشد. شواهد بسیاری وجود دارند که عامل اصلی بحران‌های خاورمیانه حمایت نامحدود غرب از منافع و سیاست‌های اسراییل است. آیا استراتژی غرب برای تداوم بحران و اختلاف در خاورمیانه با منافع اقتصادی آنها در تضاد نیست؟

بله تا امروز ما همواره تضادی را در سیاست‌های غرب در این منطقه مشاهده می‌کنیم. از یک طرف کشورهای غربی به منابع نفتی و بازار خاورمیانه احتیاج دارند و از طرف دیگر به جهت پشتیبانی یکطرفه و یک‌جانبه‌ای که از اسراییل می‌کنند، نوعی بحران ذاتی در منطقه خاورمیانه به وجود آورده‌اند که رادیکالیزم و استفاده دیکتاتورهای منطقه از این تضاد، از جمله آثار آن است.

این تضاد کشورهای دوست و طرفدار آمریکا مثل عربستان سعودی را هم در موضع بدی قرار داده است.

ولی در مورد بحران فعلی منطقه خاورمیانه باید بگویم که شرایط غرب در ارتباط با نفت خاورمیانه حداقل در سال‌های گذشته یک مقدار فرق کرده و اهمیت آن به صورت نسبی کمتر شده، بنابراین تحول را قابل تحمل کرده است.

چرا و چطور این اتفاق افتاده است؟

نخست اینکه؛ به دلیل بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ در جهان، مقدار مصرف نفت جهان کاهش پیدا کرده است، در سال ۲۰۰۷ پیش‌بینی می‌شد تقاضای نفت جهان تا سال ۲۰۱۱ حدود چهار میلیون بشکه افزایش پیدا کند که این اتفاق رخ نداد و مقدار مصرف در ۲۰۱۱ حدودا با سال ۲۰۰۷ برابر است یعنی از میزان مصرف غرب به دلیل بحران ۲۰۰۸ نسبت به سال ۲۰۰۷ کم شده و مصرف اقتصادهای رو به رشد مانند چین افزایش یافته است.

مورد دیگر این است که در آگوست و اکتبر سال ۲۰۰۸ قیمت نفت تا ۱۴۷ دلار افزایش پیدا کرد. قیمت نفت در مدت بسیار کمی از ۶۰ دلار به ۱۴۷ دلار افزایش یافت. این افزایش تقریبا دو برابری قیمت نفت در یک مدت زمان خیلی کوتاه، باعث اعتراض‌های اقتصادی مشابه سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ نشد. یعنی اقتصاد جهانی به‌گونه‌ای راحت‌تر نفت ۱۴۷ دلار را تحمل کرد که دلایل بسیار زیادی دارد. ولی الان می‌خواهم بگویم در حال حاضر قیمت نفت برنت شمال حدود ۱۲۰ دلار است، این قیمت هنوز از آن حد قبلی پایین‌تر بوده و احتمالا، قیمت تداوم‌داری نیست، از این اتفاقات در گذشته هم افتاده است.

چنانچه در زمان انقلاب اسلامی ایران هم اتفاق افتاد، قیمت نفت از ۲۰ دلار گذشت و به ۴۵ دلار رسید. یعنی قیمت نفت در مواقع بحرانی افزایش پیدا می‌کند و سپس پایین می‌آید. بنابراین، به نظر من موضوع افزایش قیمت نفت برای غرب شاید ساده‌تر از آن چیزی است که ما در گذشته فکر می‌کردیم.

مورد سوم این است که حتی الان در غرب و به‌خصوص آمریکا، اوباما اخیرا گفته است ما این سوبسیدی را که به کمپانی‌های نفت می‌دهیم باید بدهیم به کسانی که نفت را جانشین می‌کنند. یعنی یک حرکت عظیمی در غرب برای رسیدن به انرژی‌های جانشین نفت و پایین آوردن میزان مصرف آن شروع شده است. البته این امر یک وجه محیط‌زیستی دارد و وجه دیگر آن استقلال از منابعی است که رو به کمبود است. به همین جهت شاید قیمت‌های بالای نفت برای صنایع سبز و غیره هم خیلی نباشد.

منطقه خاورمیانه می‌تواند به عنوان یکی از موتورهای توسعه جهانی، در سال‌های آینده در کنار چین و هند عمل کند و اقتصاد جهان را نه‌تنها یک مقدار سریع‌تر از بحران بیرون بیاورد، بلکه می‌تواند شتاب و توسعه جدیدی با توجه به امکانات بالقوه این منطقه ایجاد کند. البته تمام اینها بستگی به این دارد که در نهایت این بحران‌ها چگونه شکل بگیرند

مورد چهارم این است که به نظر می‌رسد الان غرب می‌تواند به گونه دیگری به نفت نگاه کند. درست است که بالا رفتن قیمت نفت یکسری مشکلات برای غرب به وجود آورده، ولی به نظر من مشکلات بیشتری برای رقبایش به وجود آورده است، یعنی مشکلات برای مثال برای هند و چین شاید بیشتر باشد.

یعنی شما معتقدید هزینه افزایش قیمت نفت را عملا کشورهایی مانند چین و هند پرداخت خواهند کرد؟

در چند روز گذشته برخی روزنامه‌ها تیتر زدند که چین برای نخستین بار پس از هفت سال تراز پرداخت‌های خارجی منفی پیدا کرده است. البته این تراز منفی پرداخت خارجی یک مقدار تحت‌تاثیر آن مشکل یوان با دلار است که دلار مرتبا در حال تنزل است. یک مقدار هم به خاطر این است که امروز چین یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان نفت است. می‌خواهم بگویم فقط این غرب نیست که خیلی دچار صدمه می‌شود. در اقتصاد سیاسی فقط صدمه مطرح نیست. بلکه نسبت صدمه هم مهم است. یعنی چی؟ یعنی اگر شما بدانید رقیب یا دشمن‌تان سه برابر شما صدمه می‌بیند، شاید این کار هم خیلی بد نباشد.

در حقیقت این چهار عاملی است که باعث شده قضیه نفت این دفعه یک مقدار متفاوت باشد. برای مثال کمبود ۷۰۰ هزار بشکه نفت لیبی به دلیل بحران فعلی تاثیر چندانی نگذاشته است.

پس استراتژی غرب برای تداوم بحران و اختلاف در خاورمیانه، چندان هم با منافع اقتصادی‌اش در تضاد نیست؟

من نمی‌دانم که غرب خواهان تداوم بحران است. ولی بحران خاورمیانه از لحاظ نفتی چندان فشاری به غرب وارد نمی‌کند.

بحران سیاسی چقدر می‌تواند روی بحران اقتصادی و به خصوص نفت منطقه خاورمیانه تاثیر بگذارد؟

امکان دارد غرب به بحران فعلی خاورمیانه به عنوان یک موقعیت نگاه کند. درست است که الان در منطقه خاورمیانه بحران وجود دارد، ولی تصور غرب این است که امکان دارد این بحران باعث شود سیستم خاورمیانه که تبدیل به یک سیستم بسته‌ای شده بود، با آمدن یکسری حکومت‌های متفاوت باز شود یا هزینه‌های این منطقه را برای غرب کمتر کند. از جمله اینکه در کشورهای عربی حکومت‌های باثبات‌تر و میانه‌روتری به وجود آیند که بتوانند شرایط سرمایه‌گذاری بهتری را برای غرب به وجود آورند. چون خاورمیانه از لحاظ اقتصادی می‌تواند به مراتب نقش مثبت‌تر و فعال‌تری داشته باشد. منطقه خاورمیانه جزو معدود مناطقی در دنیاست که دارای مازاد سرمایه است.

در سال‌های گذشته به خاطر نوع حکومت‌ها و بحران‌های سیاسی در خاورمیانه مقدار زیادی از سرمایه منطقه به خارج از خاورمیانه می‌رفت.

اگر این سرمایه‌ها در داخل کشورهای منطقه خاورمیانه بماند، باعث رشد اقتصادی می‌شود و بی‌شک ارتباطات و تعامل‌شان را با دنیای خارج هم بیشتر می‌کند. یعنی این مساله در بلندمدت می‌تواند به نفع منطقه و اقتصاد جهانی باشد.

یعنی این مساله می‌تواند به بحران اقتصادی غرب هم کمک کند؟

به نظر من منطقه خاورمیانه می‌تواند به عنوان یکی از موتورهای توسعه جهانی، در سال‌های آینده در کنار چین و هند عمل کند و اقتصاد جهان را نه‌تنها یک مقدار سریع‌تر از بحران بیرون بیاورد، بلکه می‌تواند شتاب و توسعه جدیدی با توجه به امکانات بالقوه این منطقه ایجاد کند. البته تمام اینها بستگی به این دارد که در نهایت این بحران‌ها چگونه شکل بگیرند و چگونه حکومت‌ها ایجاد شوند و با چه کارآمدی به موضوعات اقتصادی بپردازند.

بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ جهان تا چه میزان روی بحران‌های سیاسی - اقتصادی کشورهای شمال آفریقا و منطقه خاورمیانه تاثیر گذاشت؟

به نظر من زمینه بحران و تغییر در این کشورها وجود داشت. برای اینکه این حکومت‌ها خودشان را در طولانی‌مدت به مردم تحمیل کرده بودند. اما در سال ۲۰۰۸ مشکلات اقتصادی که برای کل جهان به وجود آمد، بی‌تاثیر بر کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا هم نبود. برای مثال بحران اقتصادی درآمد توریست در تونس را شدیدا تحت‌تاثیر قرار داد، افزایش قیمت مواد اولیه غذا و بیکاری هم افزایش یافت. پس شروع بحران در تونس که با خودسوزی آن جوان دستفروش شروع شد، نمی‌تواند بی‌تاثیر از بحران اقتصادی باشد.

اخبار ماه‌های اخیر حکایت از این می‌کنند که کشورهای غربی که حامیان اصلی اسراییل هستند از تحولات خاورمیانه حمایت می‌کنند و به نیروی پشتیبان این تحولات به ویژه در شمال آفریقا و به استثنای بحرین در خلیج‌فارس تبدیل شده‌اند. اگر این فرضیه را بپذیریم که دموکراسی در خاورمیانه قدرت مردم را در سیاست خارجی افزایش خواهد داد و اگر چنین شود، بازتاب افکار عمومی کشورهای مسلمان در سیاست خارجی علیه اسراییل خواهد بود. چرا غرب همزمان از سیاست‌های ستیزه‌جویانه اسراییل و نیز جریان در حال وقوع تشکیل حکومت‌های مردمی و ضداسراییلی حمایت می‌کند؟ به نظر می‌رسد که نوعی تناقض وجود دارد.

نه، به نظر من تناقضی وجود ندارد. چند مورد را خدمت شما عرض می‌کنم. نخست اینکه، در حقیقت مساله صلح خاورمیانه مدتی بود که به بن‌بست رسیده بود. حتی بعد از اینکه اوباما سر کار آمد و فعالیت جدیدی را شروع کرد و خانم کلینتون را به اسراییل فرستاد و خودش هم صحبت کرد و معاونش را به اسراییل فرستاد و بعد نتانیاهو به کاخ سفید رفت، همه اینها هیچ نتیجه‌ای نداد و رادیکال‌ها در اسراییل حکومت را به دست گرفتند. نتانیاهو نه تنها صلح خاورمیانه را جلو نبرد، بلکه با فشاری که در مساله شهرک‌سازی به وجود آورد، مشکل بیشتری برای صلح خاورمیانه درست کرد. تحولاتی که در خاورمیانه اتفاق می‌افتد، وجوه مختلفی دارد. یک بخش آن این است که اگر فرض قرار دهیم و بگوییم که حکومت‌های کثرت‌گراتر و دموکرات‌تر روی کار بیایند، مردم بیشتر از سابق مطرح می‌شوند و به طور قطع مردم خاورمیانه نسبت به اسراییل افکار منفی دارند. رهبرانی چون حسنی مبارک و غیره بودند که ارتباطات را احیانا با آمریکا و اسراییل جلو می‌برند بنابراین، در مراحل اولیه این حکومت‌ها مجبورند یک مقدار خودشان را از سیاست‌های سابق عقب بکشند و به افکار مردم خودشان احترام بگذارند و روابط‌شان با اسراییل کمتر می‌شود.

اما از طرف دیگر ما مشاهده می‌کنیم که هنوز مردم هیچ صحبتی از لغو قراردادهای گذشته مصر با اسراییل نمی‌کنند.

همچنین یک نظریه‌ای در علم روابط بین‌الملل وجود دارد که می‌گوید اصولا حکومت‌های دموکراتیک و کثرت‌گرا کمتر تمایل دارند که با سایر کشورها و به خصوص همسایگان‌شان درگیر شوند. اگر ما این نظریه را در اینجا بپذیریم، قاعدتا وقتی مردم بیشتر در حاکمیت سهیم شوند، احتمالا کمتر هم امکان جنگ وجود دارد.

اگر حکومت‌های جدید شکل بگیرند، از حکومت‌های سابق عرب که عمدتا دیکتاتوری بودند ثبات بیشتری ایجاد می‌شود و البته دیپلماسی اقتصادی نیز بیشتر مطرح می‌شود. حتما خاورمیانه می‌تواند با توجه به امکانات منابع نفت و گاز، سرمایه انسانی، زیرساخت‌های فیزیکی و جغرافیایی خود، جایگاه رفیع‌تری از آنچه که الان هست، به دست آورد

حالا از طرف دیگر به قضیه نگاه کنیم که با تغییر فضای خاورمیانه و دور شدن حکومت‌های دموکراتیک از اسراییل، چنانچه اسراییل به سیاست‌های تنش‌زای خود ادامه دهد، به طور قطع بیشتر در منطقه ایزوله می‌شود و رفتار غرب و افکار عمومی آن نیز این‌بار متفاوت خواهد بود و آرام‌آرام فشارهای جدیدی روی اسراییل وارد می‌شود.

یعنی سیاست‌های حمایتی غرب و به خصوص آمریکا از اسراییل به سمت حمایت از خواسته‌های مردم خاورمیانه معکوس می‌شود؟

نه، معکوس نمی‌شود. بلکه حداقل بیشتر بالانس می‌شود. چون حالا دیگر نمی‌توانند، این حکومت‌های کثرت‌گرایی که در منطقه خاورمیانه به وجود آمده‌اند و با آنها ارتباط دارند را خیلی زیر فشار قرار دهند.

یعنی تا حدی موازنه قدرت در منطقه خاورمیانه تغییر می‌کند؟

به نظر من موازنه قدرت در منطقه خاورمیانه تا حدی به نفع این کشورهای عربی و از جهت اروپا و غرب تغییر می‌کند به خصوص اینکه غرب به بازارها و نفت کشورهای خاورمیانه توجه دارد.

با توجه به اینکه گفته می‌شود در قرن حاضر محور دیپلماسی از سیاست به اقتصاد منتقل شده یعنی ما اکنون با پدیده‌ای تازه به نام «دیپلماسی اقتصادی» مواجه هستیم، تاثیر آن را در تحولات جاری خاورمیانه چقدر می‌دانید؟

دیپلماسی اقتصادی اهمیت خیلی زیادی پیدا کرده ولی دیپلماسی اقتصادی در کشورها و منطقه‌هایی بیشتر کاربرد دارد که مسایل سیاسی و امنیتی تا حدودی حل شده است. البته اگر ما فرض را بر این بگیریم که عمده مشکلات سیاسی در منطقه خاورمیانه حل شود، به طور قطع و یقین دیپلماسی اقتصادی اهمیت بیشتری می‌آید.

هنوز این بحران ته‌نشین نشده که ما بتوانیم بگوییم چه چیزی می‌تواند اتفاق بیفتد اما تصور این است که این بحران را عمدتا نیروهای شهرنشین، جوان‌ها و کسانی که قابلیت استفاده از اینترنت و وسایل ارتباط جمعی دارند، شکل می‌دهند.

در این گروه عمدتا کسانی هستند که می‌خواهند در حکومت‌های‌شان مشارکت و آنها را جوابگو کنند و به سمت یک نوعی دموکراسی محلی حرکت کنند. این تصور وجود دارد که اگر چنین حکومت‌هایی شکل بگیرند، از حکومت‌های سابق عرب که عمدتا دیکتاتوری بودند ثبات بیشتری ایجاد می‌شود و امکانات بیشتری هم از نظر اقتصادی ظهور پیدا می‌کند و البته دیپلماسی اقتصادی نیز بیشتر مطرح می‌شود. حتما خاورمیانه می‌تواند از طریق دیپلماسی اقتصادی با توجه به امکانات منابع نفت و گاز، سرمایه انسانی، زیرساخت‌های فیزیکی و جغرافیایی خود، جایگاه رفیع‌تری از آنچه که الان هست، به دست آورد.

آمارهای دهه ۹۰ نشان می‌دهد رشد منطقه خاورمیانه نسبت به رشد متوسط کشورهای جهان سومی هم پایین‌تر بوده است اما خروج سرمایه بالاتر و خرید اسلحه در منطقه خاورمیانه از همه‌جا بیشتر و از جهت سرمایه‌گذاری خارجی کمترین آمار را در سطح جهانی دارد یعنی خاورمیانه به واسطه بحران و حکومت‌های دیکتاتوری عربی نه‌تنها در اندازه ظرفیت‌اش بلکه در حد متوسط هم حرکت نکرده حتی پایین‌تر از حد متوسط هم حرکت کرده است. ما امیدواریم که این تحولات در نهایت به صورتی شکل بگیرد که خاورمیانه توسعه پیدا کند و تبدیل به موتور توسعه اقتصاد جهانی شود.

آخرین بحثی که مطرح می‌شود، این است که شاید بحران سیاسی منطقه خاورمیانه تا حدودی به کشورهای آمریکای لاتین مثل کوبا هم رسیده باشد. به تازگی آقای فیدل کاسترو از سمت خود استعفا دادند و برادرشان رائول کاسترو نیز مبادرت به اصلاحات سیاسی و اقتصادی در این کشور کمونیستی کرده‌اند. نظر شما در این خصوص چیست؟

کاملا درست است. به هر صورت تحولی که در منطقه خاورمیانه اتفاق افتاده، بسیاری آن را بزرگ‌ترین تحول در ۲۰ سال اخیر بعد از انقلاب اسلامی ایران، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکا می‌دانند. حتی به اعتقاد خیلی‌ها بحران سیاسی منطقه خاورمیانه بسیار بزرگ‌تر از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکاست.

به چه دلیلی بحران منطقه خاورمیانه بزرگ‌تر از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آمریکاست؟

به دلیل همه‌گیر شدن بحران منطقه خاورمیانه. چون این بحران فقط در یک کشور محصور نشده و یکباره بیشتر کشورهای عرب منطقه را فراگرفته است. این امر نشان می‌دهد برای این بحران واقعا زمینه‌های فراکشوری وجود داشته و شاید آمریکای لاتین هم همین احساس را کرده که باید کاری کند که خودش را نسبت به این گونه تحولات تا حدی جلو بیندازد و به نقطه‌ای برسد که تحولات خیلی پرهزینه‌تر صورت نگیرد.

پس در نهایت شما یک دیدگاه کاملا خوشبینانه‌ای نسبت به تحولات خاورمیانه دارید؟

کاملا درست است و می‌شود گفت که من آرزوی خوشبینانه‌ای دارم.

دریچه

مانورهای یک حاکم تاریخ مصرف گذشته

نویسنده: عبدالرحمان الراشد

■ جهان همچنان از بحران حکومت در یمن غفلت می‌کند. آیا به این دلیل که ملت یمن خسته شده یا به این‌خاطر که دوربین‌ها خاموش شده‌اند؟ یا به خاطر مانورهای رییس‌جمهور یمن که همه می‌پندارند امروز و فرداست که از قدرت کناره‌گیری کند ولی نمی‌کند. علی عبدالله صالح، رییس‌جمهوری است که بیشتر عمرخود را در ماجراجویی و مانور دادن صرف کرده است. در این اواخر، پس از آنکه مساله میانجی‌گری رهبران قبایل یمن مطرح شد وی آن را نپذیرفت.

وقتی مساله میانجی‌گری کشورهای خلیج‌فارس مطرح شد برخلاف آنکه انتظار می‌رفت این ملت یمن باید باشد که آن را نپذیرد با کمال تعجب دیدیم مخالفان با این طرح راه آمدند اما او نیامد و سعی کرد آن را به شکست بکشاند. یک بار اعلام کرد این طرحی قطری است نه متعلق به کشورهای خلیج‌فارس و به این ترتیب وانمود کرد قطر می‌خواهد در امور داخلی یمن دخالت کند. پس از آن گفت، حاضر است میانجی‌گری امارات - عربستان سعودی را بپذیرد. کشورهای خلیج‌فارس این خواسته را هم پذیرفتند و طرحی را که او می‌خواست تهیه کردند.

اما در نهایت او با اعتراض خود دوباره به بعضی از بندهایش ایراد گرفت. آن بندها را هم اصلاح کردند اما او در آخر اعلام کرد آن را نخواهد پذیرفت. وقتی گروه‌های مخالف راضی شدند او یک بار دیگر مساله تازه‌ای را عنوان کرد و گفت: برای امضای این توافقنامه حاضر نیست به عربستان سفر کند. گفتند ما به صنعا خواهیم رفت. اما ناگهان بهانه دیگری آورد که من هرگز آن را به عنوان یک رییس‌جمهور امضا نخواهم کرد بلکه به عنوان یک رییس حزب حاضرم آن را امضا کنم یعنی اینکه حاضر به کناره‌گیری از قدرت نیستم.

به این ترتیب تمام آن رایزنی‌ها بر باد هوا رفت و حالا در پایان شرط دیگری گذاشته است که دادن تضمین به شخصیت‌های نظامی و غیرنظامی است. اما همه این کارها برای کسب وقت بیشتر بوده و هست زیرا رییس‌جمهور یمن احساس می‌کند کش دادن زمان به نفع او خواهد بود. مگر تاکنون به همین روش نتوانسته است بیش از سه ماه دیگر در قدرت بماند و به حکومتش ادامه دهد؟ وی همچنین احساس می‌کند مسایل مربوط به سوریه، کل حوادث خاورمیانه را تحت‌الشعاع قرار داده و کسی دیگر به یمن توجه نمی‌کند یعنی به خاطر سوریه، مساله یمن دیگر به فراموشی سپرده خواهد شد و با مرور زمان بحران منتفی شده و هرکس مجبور خواهد شد به خانه‌اش بازگردد اما این قطعا اشتباه خواهد بود.

علی عبدالله صالح باید بداند برای یمنی که در حال از هم گسیختگی و هرج و مرج است او دیگر یک رییس‌جمهور نخواهد بود. این درواقع فرصت اوست که دارد سپری می‌شود نه یمنی‌ها. او درنهایت خودرا در جایگاه یک «حسنی مبارک» دیگر خواهد یافت یعنی همان زندان. یا مانند یکی از لردهای جنگ سومالی خواهد شد که قطعه زمینی برایش می‌ماند و باید برای نگهداشتن آن می‌جنگید. صالح درحال حاضر تمام ثروتش را در داخل و خارج از دست داده است. دیدیم که دولت‌های غربی شروع به شمارش اموال و املاکش کردند. آنها قصد دارند با او هم مانند سرهنگ قذافی رفتار کنند تا این اموال را در آینده و درصورتی که اوضاع خطرناک شود به مخالفان تحویل دهند.

برخی از نزدیکان رییس‌جمهور یمن درگوش او می‌گویند: برای چه استعفا بدهی؟ تو هر جمعه می‌توانی به راحتی صدهزار نفر تظاهرکننده را بسیج کنی تا به نفع تو راهپیمایی کنند؟ دلیل اینکه بعضی‌ها فکر می‌کنند او کناره گرفته به خاطر وعده‌هایش است و به خاطر میانجی‌گری‌هایی که صورت گرفته به زودی کشورهای غربی اتهام‌هایی برای تحت پیگرد قرار دادن و محاکمه بین‌المللی او نیز پیدا خواهند کرد. کما اینکه برای قذافی و عمرالبشیر همین سناریو در جریان است. درآن زمان دیگر دولت‌های خلیج‌فارس نیز به او پناه نخواهند داد.

علی عبدالله صالح یا باید به صورتی مطمئن به تاریخ خود و فرزندانش خاتمه دهد یا به صورتی محکوم و تحت تعقیب. کسی چه می‌داند اگر او از هم اکنون به دنبال پناهگاه امنی باشد یمن شایسته تغییرات جدیدی خواهد بود. اگر او به ثبات یمن اهمیت دهد هنوز فرصت هست و می‌تواند با عزت راه خروج را در پیش گیرد. حتی دشمنانش در داخل نیز حاضرند او را ببخشند. اما اگر با زور برکنار شود پایان غم‌انگیزی خواهد داشت و دیگر تظاهرکنندگان حامی به کار او نمی‌آیند. این دیگر به انتخاب او بستگی دارد که به عنوان رهبری خوش‌نام خارج شود یا مانند یک دندان پوسیده از ریشه کنده شود.

منبع: الشرق الاوسط